

خب دوستان مثل اینکه اینبار خودم باید دست به کار بشم. چون الیاس که رفته از ایساک خبری نیست. بقیه دوستان هم ظاهراً علاقه ای به نقد ندارند. پس گونی اول مال خودمه .

1- اول از همه با تشک از پوریای عزیز میخوام اینو اعلام کنم که این نقد صرفاً برای انتقاد از داستانها نیست بلکه یک نوع تمرین نویسندگی برای آنهاست که مثل خود من مینویسند.

2- دومین نکته در مورد داستان پوریای عزیزبا اینکه داستان زیبایی شده اینک خیلی زیاد از کلمات و جملات کتاب رولینگ عیناً استفاده کرده .مثلاً نزدیک ترین قسمت فصل بیستم ولدمورت چوبدستیش را بلند کرد و پرتو سبز رنگی به سمت او فرستاد. اما اسنیپ چرخي زد و با اولین موجي که شنش خورد از نظر ناپدید شد . لحظه اي بعد پشت سر ولدمورت پدیدار شد .

اسنیپ چوبدستی اش را حرکت سریعی داد. جادویی که از آن بیرون آمد بی نهایت نیرومند بود. این بار ولدمورت برای منحرف کردن آن ناچار شد به کمک جادو سپر نقره ای درخشانی پدید آورد . آن جادو ، هر چه که بود ، خسارت قابل مشاهده ای به سپر وارد نکرد اما صدای گنگ و بمی از آن برخاست که بسیار عجیب و وحشتناک بود ...

این دقیقاً عین صحنه ی مبارزه ی دامبلدور و ولدمورت در کتاب محفل فتنوسه.با این تفاوت که بجای دامبلدور از اسم اسنیپ استفاده شده. یا در قسمت رفتن هری به دنبال نارسیسا : هری احساس کرد موجود عظیم و فلس داری

3- در این داستان اکثر افراد ولدمورت را لرد سیاه خطاب میکنند در حالیکه ما میدونیم این اسمیه که مرگخوارها برای ولدمورت به کار میبرن. اما حتی خانم ویزلی هم از آن استفاده میکنه.

سومین مورد کتابی نوشتن داستانه...

مثلاً در قسمتی چارلی میگه: این نیز....

یا ابرفورث میگه :گویا هرگر همو نمیبینین

یا در فصل چهار یا پنج ..

4- مابارها در داستان اصلی خوانده ایم که مرده را نمیتوان زنده کرد اما ابرفورث خیلی راحت جینی را زنده میکند. اگه دامبلدور همچین طلسمی بلد بود چرا پدر و مادر هری رو زنده نکرد. اونا که جسد داشتن.

5- این که ابرفورث هم برای خودش یه جان پیچ درست کرده .در حالیکه به گفته ی دامبلدور قسمتی از روحش را تکه کرده پس چه فرقی بین اون و ولدمورت هست؟ درست مثل ولدمورت از همون فرمول شیطانی برای زنده ماندن استفاده میکنه. و چیز دیگه اینکه ولدمورت گفته بود این جادو اختراع خود اونه پس چطور ابرفورث هم اونو بلده؟ (یعنی ابرفورث هم همون رو ساخته!!!)

6- اینکه ابرفورث چطور میتونه اینقدر بد ذات و ظالم باشه. هرچند خدمتکارش بهش مدیون بوده. صورتش رو از دست داده بوده و خانوادش مرده بودن و آرزوی مرگ داشته اما از انسانی مثل ابرفورث این خیلی بعدیه که به خاطر خودش کسی رو که بهش وفادار بوده بکشه. حتی اگه اون فرد بخاد دینشو به اون ادا کنه. مثل اینه که آدم بهترین دوستش رو بخاطر خودش بکشه. این فقط از ولدمورت بر میاد.

7- کجای دنیا یه نفر رو هر چقدر هم بد سابقه باشه واسه ی دزدی به حبس ابد در آزاگان محکوم میکنن؟ یکم ظالمانس

خب پوریای عزیز این نقد شخصی منه. بقیه ی موارد رو میذارم برای سایر دوستان. در هر حال از داستان خوبت ممنونم. و متشکرم که اجازه دادی اونو اینجا نقد کنیم. امیدوارم بقیه ی دوستان هم دست به کار بشن و نقدهاشونو بفرستن.

ضمنا اگه کسی داستان سهراب رو به صورت زنده داره لطفا به من خبر بده تا بتونم برای نقد بعدی بذازمش

یه خبر خوشم برای اونایی که میخواستن داستان خودم رو نقد کنن دارم. اول اینکه شما هر موقع دوست داشتن داستان منو نقد کنین و برام بفرستین مطمئنا خوشحال میشم و بلافاصله جواب میدم. بجز اون فکر میکنم بعد نقد داستان سهراب نوبت خودم باشه. البته اگه از نقدها همینقدر استقبال بشه شرمنده ی همه تون میشم. بابا دست بجنبونین دیگه

پروتی